درس هفتصد و پنجاه و ششم

کیفیت قضا و قَدَر در شب‌های قَدْر (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

برداشت اشتباه از مسئلهٔ قضا و قدر

راجع به مطالبی که خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود، عادت ما بر این است که مسائل کاملاً جا بیفتد و [فقط] صرف بیان یک‌سری مطالب نباشد، چطور اینکه در بعضی از صحبت‌ها و حتی نوشتجات عادت بر این است که فقط مطالبی گفته شود و راجع به تحقق عینی آن، صحبت و مطلبی مطرح نشود. لذا ممکن است در صحبت‌ها مطلب تکرار شود ولی این تکرار، تکرار لازم و ضروری است و به‌طورکلی در مسائلی که جنبهٔ انس و الفت ذهنی در طرح و شکل‌گیری آن مطالب دخالت دارد یک هم‌چنین مشکلی هست که تا آن قضیه بخواهد شکل خود را تغییر دهد، نیاز به ممارست مستمر و شاید استمرار یک زمانی را دارد! [اما] مطالبی که در ذهن به‌واسطهٔ فضای فرهنگی یا نحوهٔ برداشت از طیف خاص از نوشتجات ایجاد شده است، [اگر] آن

فضا بخواهد تغییر پیدا کند این‌چنین نیست. در مسئلهٔ قضاء و قدر یک هم‌چنین مشکلی وجود دارد و چه‌بسا ممکن است در بعضی از روایات هم در تأیید این قضیه مطالبی آمده باشد که آنها را عرض خواهیم کرد. این نکته هست که برداشت ما از مسئلهٔ قضاء و قدر، برداشت اشتباه و خطایی است و آنچه را که گفته شده و می‌شود به این کیفیت نیست.

بنده در جلسه‌ای با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در طهران بودم و افرادی از سرشناس‌های ائمهٔ جماعات و مسئولان بعضی از مؤسسات فرهنگی آنجا بودند و به‌حساب خودشان خیلی بیاوبرو داشتند! من احساس کردم اطلاعات اینها در قضیهٔ شب قدر اطلاعات بسیطی است یعنی آن‌قدر مسئله مسئلهٔ مشتبه مشوهی بوده است که با این‌همه مطالب هنوز نتوانسته‌اند این مسئله را هضم کنند و دریابند. یکی از مطالبی که مربوط به قضیهٔ قضاء و قدر می‌شود لیالی قدر است. آنچه که در آیات قرآن و لسان رسول‌الله و ائمه علیهم‌السّلام به این مسئله و قضیهٔ ﴿لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ

سَه‌ُر‌ِ[1] و آدابی که برای شب قدر ذکر شده که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان است دلالت دارد.[2] در بعضی از احادیث شب قدر به شب بیست و سوم بیشتر تمایل دارد.[3] درقبالش ما می‌بینیم که وقتی امام حسن در صبح روز شهادت امیرالمؤمنین علیهماالسّلام که روز بیست و یکم بوده است برای مردم صحبت می‌کردند فرمودند که دیشب شبی بود که شب قدر بود و توضیحاتی هم فرمودند.[4] در این‌گونه مسائل شکل‌گیری مسئله‌ای در ذهن هست که آن مسئله را برای انسان مشتبه می‌کند که قضیهٔ شب قدر به چه نحو است! در نهایت وقتی صحبت می‌خواهد به نتیجه برسد، به‌عنوان مقدمیت ذکر می‌شود که شب نوزدهم و بیست و یکم جنبهٔ مقدمی دارد و شب بیست و سوم جنبهٔ تأصل و حقیقی دارد! با این کیفیت بین اینها جمع می‌شود و مطلب فیصله پیدا

---

[1] . سوره قدر (۹۷) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷:
«شب قدر بهتر از هزار ماه است.»

[2] . الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹.

[3] . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۰.

[4] . الأمالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۸.

می‌کند درحالی‌که این‌طور نیست! چه اشکالی دارد که ائمه علیهم‌السّلام از اول بگویند که شب نوزدهم و بیست و یکم جنبهٔ مقدمی دارد، خودتان را برای شب بیست و سوم آماده کنید؟! راجع به این مطلب در خصوص ماه رجب هم داریم که صریحاً گفته شده است که ماه رجب ماه خاصی است و افراد باید خودشان را از قبل آماده ورود در ماه رجب کنند.[1] یااینکه برای صلاة جمعه در روایات داریم که مصلی باید خودش را از قبل آماده کند و تهیؤ برای رفتن به صلاة جمعه را داشته باشد به این معنا که مثلاً در آن روز مهمانی برای او نیاید و خودش به مهمانی نرود و کاری که شاقّ است انجام ندهد و خستگی پیدا نکند.[2] ما اینها را داریم. یااینکه در روایت برای لیلة الرغائب داریم کسی که رجب بر او وارد شود باید خود را برای ادراک لیلة الرغائب آماده کرده باشد و تهیؤ داشته باشد، این خودش یک مسئله است. پنج‌شنبهٔ قبل آن ماه را روزه گرفته باشد[3] که البته در

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المراقبات، ج ۱، ص ۴۶۵.

[2] . من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۴، با قدری اختلاف.

[3] . آنچه در روایات به آن اشاره شده است، عبارت است از اینکه اولین شب

بعضی از روایات پنج‌شنبهٔ خودِ آن ماه است![1] ولی در بعضی روایات پنج‌شنبه خود آن ماه را ندارد یعنی دارد که پنج‌شنبهٔ سابق را روزه گرفته باشد حال چه آن پنج‌شنبهٔ ماه رجب باشد یا پنج‌شنبهٔ روز آخر ماه جمادی‌الثانی [باشد]، تفاوتی نمی‌کند. خب ببینید این آماده بودن را داریم.

اما راجع به سه روز ماه رمضان تصریح شده که لیلة القدر نوزدهم است و در بعضی ۲۱ و در بعضی ۲۳ ماه مبارک رمضان است، دیگر نمی‌توانیم این را بگوییم و این‌طور توجیه کنیم که این دو شب جنبهٔ آمادگی دارد و به‌عنوان مقدمه است. وقتی تصریح شود بر اینکه لیلة القدر شب تاسع عشر یا إحدی و عشرین یا ثلاثة و عشرین است آن‌وقت ما چطور می‌توانیم بگوییم که منظور رسول‌الله یا امام علیه‌السّلام جنبهٔ مقدمی است؟! اگر جنبهٔ مقدمی

جمعهٔ ماه رجب، لیلة الرّغائب می‌باشد. و به دنبال آن روایات، راجع به اعمال لیلةالرغائب نیز چنین وارد شده است که: اگر اولین شب جمعه رجب وارد شود درحالتی که انسان پنج شنبه را روزه بگیرد و بعد وارد اعمال آن شب گردد، خداوند حاجات او را برآورده می کند و فلان ثواب را به او عنایت می کند. (إقبال الأعمال، ج ۲، ص ٦٣٢). (محقق)

[1] . بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۹۶.

باشد می‌گویند و این ایراد ندارد! چه اشکالی دارد به شیعیان و مسلمانان بگویند که لیلة القدر که ۲۳ است، شبی است که تهیؤ نفسی و تهیؤ قلبی می‌خواهد و این تهیؤ باید از چند روز قبل وجود داشته باشد تا شما بتوانید از شب قدر بیشتر استفاده کنید و همین‌طور آن حالت تهیؤ باعث شود «**إن کُنتُ مِنَ الأشقیاءِ فامحُنی مِنَ الأشقیاءِ و اکتُبنی مِنَ السُّعَداءِ**»[1] و امثال‌ذلک که در این هست، این مسئله در تغییر و تبدّلات تقدیرات الهی پیدا شود. ما می‌بینیم که این مسئله و قضیه به مقدمیت نمی‌خورد!

اگر ما مسئلهٔ قضاء و قدر را در اینجا توضیح بدهیم رفقا کاملاً می‌دانند که اصلاً در قضیهٔ لیالی ماه مبارک مسئلهٔ مقدمیت مطرح نیست؛ یعنی ما وقتی وارد شب نوزدهم می‌شویم باید بدانیم که وارد شب قدر شده‌ایم و خیلی فرق می‌کند که ذهن و تهیؤ قلبی بر این باشد که آیا الآن شب قدر است یااینکه مقدمه است؟ آمادگی که انسان دارد و برخورد نفسی که با این مسئله می‌کند خیلی فرق می‌کند! می‌گوییم:

---

[1] . إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۹.

امشب مقدمه است و هنوز دو شب دیگر داریم! شب بیست و یکم می‌شود می‌گوییم: این مقدمه است و هنوز آن اصلی که شب قدر است شب بیست و سوم است! یک وقت شما این‌طور [فکر می‌کنید] و اصلاً شب قدرتان را خراب کرده‌اید! کسی که این‌طور با شب قدر برخورد کند شب بیست و سوم را هم درک نمی‌کند! چون از اول جنبهٔ مقدمی به خودش وارد کرده است و آن حالت و جنبهٔ مقدمی نمی‌گذارد اتصال واقعی و وحدت برقرار شود!

معنای شب قدر

شب نوزدهم و بیست و یکم واقعاً شب قدر است نه‌اینکه مقدمه است! منتها شب قدر یعنی شبی که مشیت الهی که می‌خواهد از مرتبهٔ کلی به عالم تعینات تنازل کند و قالب بگیرد، در آن شب تعیین می‌شود و تنجز پیدا می‌کند و متعین می‌شود. این تغییر و تبدّلی که قرار است انجام شود از شب نوزدهم شروع می‌شود یعنی جنبهٔ دوری دارد و برای شکل‌گیری‌اش نیاز به دور و اطوار مختلف دارد.

منظور از ﴿سِتَّةِ أَيَّام﴾ در آیهٔ ﴿وَلَقَد خَلَقنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلأَرضَ وَمَا بَينَهُمَا فِی سِتَّةِ

در آیات قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾[1] که منظور از ﴿سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾ شش روز نیست که ما در عرض شش روز آسمان و ... را خلق کردیم! یوم به معنای دور است! ما در شش طور آسمان‌ها و زمین را خلق کردیم! ما از آن مرتبهٔ استعداد که مرتبهٔ هیولای اولیه و اولین نقطهٔ ارتباط بین ماده و مجرد و نقطهٔ شروع در ماده هست، شروع کردیم و خلقت آسمان و زمین را به‌وجود آوردیم منتها انسان برای رسیدن به این مطلب نیاز دارد که این مسئله [از طریق] شهودی برای او حل شود که چطور این واقعیت مجردهٔ ممثل که ظهور مثالی در عالم مثال دارد، در عالم خارج تعیّنِ عینی پیدا کند؟! این آمدن و ارتباط بین مثال و عینیت خارجی می‌شود دورٌ أوّل و طَورٌ أوّل که این حقیقت عینی می‌خواهد از جنبهٔ مثالی نشئت بگیرد. آن می‌شود

---

[1] . سوره ق (۵۰) آیه ۳۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۲:
«و هرآینه حقّاً ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست در شش روز خلق کردیم.»

دور اول که آمد و این عالم مثال و برزخ ـ مثال سفلی، نه مثال علیا ـ در این مثال اسفل که نزدیک‌ترین واقعیت مجرد به انسان و به عینیت، مشاهدات، عالم شهود، عالم شهادت و عالم مُلک است، آن اولین حقیقتی که در آنجا تشکّل پیدا می‌کند چه حقیقتی خواهد بود؟! درست مثل یک نطفه‌ای که می‌خواهد تبدیل به علقه بشود و پا از مرتبه تَشَؤّن اوّلی بردارد و به تشؤّن ثانوی برسد، چه تغییری حاصل می‌شود؟ هنوز علقه نشده و هنوز به مراتب دیگر و مضغه بودن نرسیده است اما بالأخره اینکه می‌خواهد حرکت کند و برگردد، این [چیست؟] فرق در این است که در اینجا جنبهٔ اولیٰ همین جنبهٔ عینی، مُلکی و مادی است [اما] در خلقت آسمان و زمین که ﴿فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ﴾ است جنبهٔ ملکوتی و مجرد است؛ چون صورت مثالی، صورتِ مادی نیست بلکه صورت مجرد است منتها بعضی از آثار و خصوصیات ماده را دارد که عبارت از شکل و کیف است.

من‌باب‌مثال وقتی شما پدرتان را که از دنیا رفته است در خواب می‌بینید، اندازه‌اش را هم می‌بینید،

یک متر و هفتاد یا یک متر و هشتاد سانت بوده، محاسن داشته، رنگ صورت و خصوصیاتش را می‌بینید، پس معلوم است در مثال کیف و کم هم هست، اگر کم نباشد یک متر و هفتاد سانت نمی‌بینید، فرض کنید یک آدم را باید از اینجا تا عرش اعلیٰ در مثال مشاهده کنید! نه، می‌بینید که همین جنبهٔ مثالی هست، در مثالْ حرکت هست لذا می‌بینید جلو می‌آید و نزدیک هست، در مثال وضع هست لذا می‌بینید نشسته یا ایستاده یا خوابیده است. این خصوصیات و اعراضی که ما در ماده می‌بینیم، بعضی از اینها در مثال هم موجود هستند یعنی بر همان جوهر مثالی که نفس ناطقه در قالب مثال است، شما همین اعراض را مشاهده می‌کنید، البته وزن در آنجا نیست و یک بحث دیگری است. اما خصوصیاتی که در آنجا هست؛ جمع بین دو وضع که در اینجا مستحیل است که شخصی هم ایستاده باشد و هم نشسته باشد ممکن نیست ولی در آنجا می‌بینید این قضیه وجود دارد. حرکت دَوَرانی از راست به چپ در اینجا منافی با حرکت دورانی از چپ به راست است ولی شما در عالم مثال دو حرکت دورانی

مختلف در دو نقطهٔ متقابل می‌بینید.

این قضیه در عالم ماده به لحاظ خصوصیات ماده و جنبه‌ای که در ماده هست که ذاتی ماده [می‌باشد] نمی‌تواند تحقق پیدا کند. ما نمی‌توانیم مایعی را در ماده تصور کنیم که مایع باشد ولی سیلان نداشته باشد مثل ماء، این نمی‌شود. اما همین‌که تصور ماء در اینجا می‌شود سیلان هم همراه او ذاتی او خواهد بود، این از اعراض ذاتیه و لاینفک او خواهد بود.

در مسئلهٔ عالم قضاء و قدر آن طَوری که برای او ﴿فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ پیدا شده ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ مسئلهٔ عالم ماده را در اینجا مطرح می‌کند، گرچه ممکن است منظور از ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ همان‌طوری‌که بعضی از روایات به آن اشاره دارند، خود آسمان‌ها و زمین از نقطه‌نظر حیثیت ابداعی و تدریجی باشد یعنی منظور از سماوات این سماوات مادی نیست که ما مشاهده می‌کنیم؛ آسمانِ ستارگان، آسمانِ سیارگان، آسمانِ کهکشان‌ها، آسمان‌های ثوابت و سیارات.

﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ شش آسمانی است که آسمان دنیای آن آسمان ماده است که تا هرجا ما آن آسمان را مشاهده می‌کنیم. آسمان دوم که بالاتر است آسمان مثال اسفل است. آسمان سوم آسمان مثال اعلیٰ است. آسمان چهارم آسمان ملکوت است. آسمان پنجم آسمان جبروت و آسمان ششم آسمان لاهوت است و در آسمان هفتم دیگر آسمانی نیست بلکه آنجا عالم وجود بسیط و بالصرافة و بسیط الحقیقه است که در آنجا دیگر آسمان معنا ندارد. آنجا عالم أحدیت است که در آن همهٔ مراتب وجود و همهٔ تشؤّنات منطوی است و آن عالمی نیست که جدای از عالمِ اینها باشد. لذا سبعة سماوات نداریم بلکه ستة سماوات است. آسمان در همهٔ اینها می‌آید. آن عالم أحدیت که أحدیة الذات باشد هم در لاهوت است، هم در جبروت، هم در ملکوت، هم در مثال اعلی و هم در مثال اسفل و ماده و شهادت [می‌آید]؛ در همه آنها آن حقیقت احدیة الذات ساری و جاری خواهد بود. لذا این ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ به این می‌خورد که در شش دَوْر و در شش مرحله که هر مرحله‌ای نسبت به مرحلهٔ بعد خود جنبهٔ عِلّی و سببی دارد و

آن مرتبهٔ مادون در تحت آن مرتبهٔ مافوق قرار دارد.

بعضی روایات نسبت به این مسئله [آمده] و بیانش هم روشن است.

ولی اگر بگوییم که منظور از ستة سماوات همین آسمان‌ها باشد، آسمان‌های تودرتویی که هرکدام از اینها یک مرتبه‌ای هستند و در تحت یک مرتبهٔ بالاتر [می‌باشند] که منظور عالم ماده و شهادت باشد، این آیه دلالت می‌کند که شش مشیت الهی در تشکّل عالم ماده بر این سماوات تعلق گرفته [است]. مشیت اولیٰ همان مشیتی است که می‌خواهد بین این ماده و مثال اسفل ارتباط برقرار کند که آن ارتباطی که برقرار می‌کند، دور و طور اول می‌شود. دور اول، آن نحوه‌ای است که ادراک این مسئله برای افراد عادی در هر مرتبهٔ علمی جز با کشف قلبی و شهودی مستحیل است؛ امکان ندارد که بدون کشف این قضیه [صورت بگیرد].

از نظر برهانی مسئله روشن است که باید سنخیت بین ماده و مجرد، و بین معلول و علت برقرار باشد تااینکه علت، تأثیرگذاری کند و بخواهد

آن ماده را به شکل ماده بودنش دربیاورد و تا سنخیت نباشد این انجام نمی‌شود. شما وقتی که هیزمی در دست بگیرید، این هیزم عبارت از خشب است و هیچ ارتباطی با نار ندارد، این از یک جنس است و آن از جنس دیگر است؛ اصلاً نار یک حقیقت و وجودی است که جنبهٔ تجردی در او خیلی قوی است و وقتی به آن نگاه می‌کنید با دست نمی‌توانید آن را بگیرید، فقط با چشم می‌توانید نگاهش کنید؛ اگر بخواهید او را با دست بگیرید دستتان را می‌سوزاند، اصلاً چیزی به دست اصابت نمی‌کند که بخواهید آن را در وضع قرار بدهید. بله! گرما و انرژی او را می‌توانید فشرده کنید و بعد به‌صورت پتانسیلی که بخواهد جنبهٔ مادی داشته باشد تبدیل کنید اما خودِ آن آتش مورد [وضع] قرار نمی‌گیرد و خیلی لطیف است، لذا به آن جسم لطیف گفته می‌شود، نار جسم لطیف است!

عجیب این است که چطور خداوند متعال در خلقت آسمان‌ها و زمین و کیفیت إعمال ولایت در این عالم، به نار و زجاجه و امثال‌ذلک متشبّث شده است:

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ﴾.[1]

در اینجا آن مسئلۀ حقیقت به‌عنوان یک اصل، تحقق پیدا می‌کند و به شعله تبدیل می‌شود که آن حقیقت اولیٰ قابل رؤیت نیست اما وقتی که تنازل پیدا می‌کند ما آن را بنفش می‌بینیم منتها این تصاعد است و حقیقتش تنازل است وقتی باز تنازل پیدا می‌کند شما نارنجی می‌بینید و در آخر دیگر دود مشاهده می‌کنید که اگر اینجا باشد سقف و در و دیوار و دست را سیاه می‌کند و آن می‌شود: عالمِ ماده و عالمِ شهادت؛ یعنی همین واقعیت را خداوند در اینجا به این نحوه تمثّل زده است.

این مسئله هم به همین کیفیت است که چطور در خلقت آسمان و زمین، تقدیر و مشیت الهی به شش

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۳۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۵:
«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَل نور او مانند چراغ‌دان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حبابِ آبگینه‌ای گویا هم‌چون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از مادّه زیتونیِ درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب. (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد.)»

طور انجام شده است. البته در عرفان نظری در کیفیت خلق عالم شهادت برای ارباب کشف و شهود یک هم‌چنین مسئله‌ای مطرح است؛ آنهایی که اهل کشف و شهود و سیطره و اطلاع بر تکوّن این مطالب هستند، تعلق ماده به عالم شهادت را در شش طور می‌دانند. یا همان‌طوری‌که در مسئلهٔ اعجاز اگر درنظر رفقا باشد گفتیم که وقتی اراده بر خلق مادی تعلق می‌گیرد چطور یک ولیّ مسئله را به همین کیفیت انجام می‌دهد و آن واقعیت را در خارج تحقق می‌بخشد، به‌عکس آنچه که بعضی از بزرگان مسئلهٔ علیت را به مسائل دیگر زده‌اند و همان‌طور که عرض کردیم دیدیم که مطلب این‌طور نیست و مسئلهٔ علیت منافاتی با اعجاز ولیّ ندارد، همان اراده‌ای که بر خلق عالم ماده تعلق گرفته است همان ارادهٔ ازلی باقی است.

ببینید این‌هم از چیزهایی است که ما همیشه به‌دنبال قبل و سابق می‌گردیم؛ قبلاً این‌طور شده و الآن دیگر خبری نیست! قضیه این‌طور نیست! قبلی وجود ندارد، بعدی وجود ندارد. اگر ارادهٔ پروردگار بر خلقت آسمان و زمین قبلاً تعلق گرفته است و این

خلقت سلسلهٔ مراتب علّی را طی کرده است، همان خلقت الآن هم وجود دارد و سلسلهٔ مراتب علّی را همان‌طور طی می‌کند. چه اشکالی دارد؟! همان‌طور که سماوات و ارضین به ارادهٔ قاهره و مشیت واحده از مراتب عالم ابداع و لاهوت و جبروت و عالم عقل و تدبیر گذشته و به عقول جزئیه رسیده است تااینکه به عالم ماده و شهادت تنزّل پیدا کرده است، چه اشکالی دارد همان کیفیت الآن در نفس امام رضا علیه‌السّلام تحقق پیدا کند؟! این چه ایرادی دارد؟! کجای قضیه در اینجا گیر دارد که ما باید مسئلهٔ علیت را در خودِ این ماده جستجو کنیم؟! چه استبعادی در این مسئله هست؟! یعنی الآن چون این آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند، دیگر نمی‌شود ماده‌ای تحقق خارجی داشته باشد؟! چه استبعادی در اینجا هست؟! مگر ما این قاعده را نداریم که حکمُ الأمثالِ فیما یَجوز و فیما لا یَجوز واحد؟! همان‌طوری‌که این عالم عالم ماده است؛ پشم، فرش، دیوار، سنگ، آجر و گچ به ارادهٔ پروردگار از عالم تجرد که وجود بالصرافه و بحت و بسیط است تنازل کرده است و به

این کیفیت درآمده که بنده دارم می‌بینم، ستون و ساعتِ به دیوار و آهن و فرش را می‌بینم، همین‌طور این ارادهٔ پروردگار بر خلقت مادی حیوان و شیر درنده تعلق گرفته است، چه اشکال دارد که همین الآن هم آن اراده تحقق خارجی پیدا کند و به‌دست یک ولیّ از اولیاء الهی مثل امام رضا یا موسی بن جعفر علیهماالسّلام انجام شود؟! این قضیه نسبت به هردو امام هست که اشاره به پرده بکنند و شیر در پرده تبدیل به شیر واقعی بشود! شیر صوری تبدیل به شیر مادی بشود. شیری که نقش است تبدیل به شیر حقیقی سیصد یا چهار صد کیلویی بشود![1] چه اشکالی دارد؟!

چرا ما باید دنبال این بگردیم که امام رضا علیه‌السّلام فقط در سلسلهٔ مراتب مادی تصرف کرده و زمان را برداشته است مثل عصای موسی که اشاره می‌کند و تبدیل به اژدها می‌شود ﴿فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ﴾[2] تازه حیة هم نبوده ثعبان

---

[1] . عیون اخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۱۷۱.

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۷.

ترجمه: «موسی هم عصای خود را بیفکند به ناگاه آن عصا اژدهایی عظیم

بوده؛ یعنی اژدهای مهیبی بوده است. آیا حضرت موسی در ماده تصرف کرده؟ یعنی همان ماده را در جریان و بستر زمان گسترش داده و این ماده که باید در آخر تبدیل به آن ماده بشود، حضرت زمان را در اینجا برداشته است و همان سلسلهٔ علیتی که بر ماده مترتب است را سرعت بخشیده و در ماده‌اش تسریع کرده است، آیا این‌طور است؟! یااینکه نه ـ توجه کنید چه می‌خواهم عرض کنم! ـ نفس همان اراده‌ای که آن حقیقت مجرده را به‌صورت خشب و عصا درآورده است، حضرت موسی علیه‌السّلام از همان‌جا شروع به اجراء سلسلهٔ علیت می‌کند نه از پایین. به این عصا کاری ندارد! به آن بالا کار دارد، بالا را دست‌کاری می‌کند، این پایین قلقلکش می‌شود! توجه کردید؟! از بالا اراده می‌کند تا عصا تبدیل به اژدها شود، نه‌اینکه عصا را بردارد مثل این لیوانی که در دست من است، عصا را خرد کند، منتها شما نمی‌بینید. این فیلم‌ها را دیده‌اید؟! وقتی که می‌خواهند در صحنه‌ای دقت کنند مثلاً در دادگاه،

پدیدار گردید.» (محقق)

شخصی که خلاف و جنایتی کرده و کسی را کشته است او را می‌آورند وقتی نگاه می‌کنید نمی‌فهمید این زودتر هفت‌تیر کشیده یا آن؛ ولی فیلم را [آهسته] می‌کنند، سرعتش را از یک ثانیه هم کم‌تر و بطئ‌تر می‌کنند وقتی که سرعتش را کم می‌کنند، آن لحظه‌ای که این زودتر [مرتکب قتل] شده است را یک‌دفعه در یک‌دهم ثانیه می‌فهمند که این زودتر شلیک کرده و دستش روی ماشه رفته است. درست شد؟! همین را شما عکس کنید؛ یعنی همین حالت عادی را به سریع تبدیل کنید. وقتی که فیلم را تندش می‌کنند دیدید که چقدر خنده‌دار می‌شود؟! از اینجا تا اینجا دارد قدم می‌زند یک‌دفعه مثل موشک به آن‌طرف سالن می‌رسد. آیا حضرت موسی آمد فیلم را تند کرد؟! یعنی این عصا که در دستش بود را خرد و خمیر و خاک کرد و بعد در بستر زمان گرداند و بزرگ شد و گیاه شد و مثلاً صد سالی طول کشد تااینکه این عصایی که هست [اژدها بشود]!

چندی پیش در موزه‌ای یک عصایی را دیدیم، گفتند: عصای موسی است! ما هرچه نگاه کردیم دیدیم به این عصا نمی‌آید که تبدیل به اژدها بشود.

یک چیز دراز و نازک! گفتم: والله آنکه ثعبان مبین است تشکیلاتی می‌خواهد! آن عصا باید تنۀ چنار باشد تا تبدیل به ثعبان مبین باشد اما این عصای موسی اگر می‌خواست اژدها بشود، تبدیل به نوزادِ ثعبان مبین [می‌شد]! علی‌کلّ‌حال شاید حضرت موسی عصاهای مختلف داشت و العلمُ عند الله؛ ما خبر نداریم! حالا کمی مزاح هم هست، [اگر] بخواهد آن چوب کوچک هم اژدها بشود همان هم ثعبان می‌شود.

کیفیت معجزۀ ائمه و اولیا

آیا قضیه این‌طوری و به این کیفیت بوده تا قاعدۀ علیت ازبین نرود!؟ نه، ما نیاز نداریم. قاعدۀ علیت سر جایش هست و هیچ دست هم به آن نمی‌زنیم بلکه از بالا قاعدۀ علیت را دست‌کاری می‌کنیم نه از پایین! جناب مولانا شما که می‌فرمایید به‌خاطر این است که قاعدۀ علیت ازبین نرود، بگویید ببینم امام رضا علیه‌السّلام چه‌کار کرد؟! حالا موسی یک عصایی دستش بود تا هر بلایی سر آن عصا دربیاورد و زمان را فقط از وسط بردارد اما امام رضا که چیزی نداشت! کاری که امام رضا کرد بالاتر از این بود؛ امام

رضا چه در دستش بود؟! عکسی بر پرده و نقشی بر دیوار بود. مگر نقش، ماده است؟! پرده سر جایش هست، امام رضا در پرده و قماش تصرف نکرد، در نقش تصرف کرد. موسی بن جعفر علیهماالسّلام در نقش، در صورت تصرف کرد و صورت مجرد است، صورت که ماده نیست تا در او تصرف کوْنی به معنای تصرف مادی باشد. قضیه چیست؟! یا در موارد دیگری که انسان مشاهده می‌کند، حالا اگر بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم مسئله به درازا می‌کشد. آن حالتی که بزرگان خودشان نقل کرده‌اند؛ آن کسی که خودش انجام می‌دهد بهتر می‌داند که دارد چه‌کار می‌کند، تااینکه ما بیاییم برایش تکلیف تعیین کنیم! می‌گوید: آقا من خودم این‌طوری کردم؛ می‌گوید: آقا بی‌خود می‌گویی! تو داری در ماده تصرف می‌کنی! می‌گوید: بابا من می‌کنم یا تو؟! اگر من دارم می‌کنم که بهتر می‌دانم چه‌کار می‌کنم! بهتر می‌دانم دارم چه‌کار می‌کنم. نه آقا! شما گرمی متوجه نیستی داری چه‌کار می‌کنی! متوجه نیستی! می‌گوید: اگر اعجاز است، من دارم این اعجاز را می‌کنم، تو داری برای من می‌گویی که

چه می‌کنی؟!

مسئلهٔ تصرف ولیّ الهی؛ مسئلهٔ اعمال حقیقت واحدیت

وقتی که بزرگان برای ما توضیح می‌دادند این نحوه نبوده است. مسئلهٔ اعجاز امام موسی بن جعفر از آن قبیل است. وقتی یک ولیّ الهی تصرف می‌کند، مسئلهٔ تصرف ولیّ الهی مسئلهٔ اعمال حقیقت واحدیت است، نه دخل و تصرفات خارجی و مادی به همین کیفیتی که ما انجام می‌دهیم؛ یعنی همان‌طوری‌که آن حقیقت واحدیت و ارادهٔ واحد در اسامی کلی آمد؛ اسم کلی علم، اسم کلی قدرت، علیم، قدیر و حیّ نفوذ کرد و آنها را در سیطرهٔ خودش قرار داد و از این سه اسم حیات و قدرت و علم اسامی جزئیهٔ دیگری نشئت پیدا کرد تا به اینجا رسید، نفس همین قضیه الآن در سنهٔ ۱۴۳۱ هجری قمری در بعدازظهر روز دوشنبه می‌شود اتفاق بیفتد؛ چه اشکال دارد؟! چرا باید این قضیه قبلاً باشد و پرونده‌اش بسته شده باشد؟! چه کسی گفته است؟! چرا باید این مسئله فقط در آن موقع انجام شده باشد؟! مگر ما قائل به استمرار سلسلهٔ علیت و عدم انقطاعش نیستیم؟! اگر قائل نیستیم پس چطور

می‌توانیم معترف به انقطاع این مسئله از مقام قضاء و قدر باشیم و پروندهٔ عالم کوْن را ببندیم و هیچ ارتباطی بین آن و بین عالم کون برقرار نکنیم؛ مگر نمی‌گوییم که اگر یک لحظه علت از معلول خودش جدا بیفتد در آن لحظه عدم بر معلول حاکم می‌شود؟! مگر ما این حرف را نمی‌زنیم؟! بسم الله! امام رضا علیه‌السّلام هم که در سنهٔ صد و شصت و خورده‌ای هجری، شیر منقوشِ در پرده را به شیر واقعی تبدیل می‌کند، کاری نکرده است؛ همان کاری را کرده که خدا در این سلسلهٔ مشیت [کرده است] یعنی همان کار قبلی خودش را کرد! وقتی که می‌گوییم: نفس ولیّ واسطه هست تعجب نمی‌کنیم؛ اینجا که می‌رسد چشمانمان این‌طوری می‌شود! بابا همین اوضاع و اینهایی که می‌بینید از نفس امام رضا علیه‌السّلام آمده و به اینجا رسیده است منتها ما این مطلب را دقت نمی‌کنیم. یک شیر سیصد کیلویی را می‌گوییم: مگر می‌شود؟! اینکه یک مورد است! اگر قرار بر این باشد که ولایت باعث خلق آسمان و زمین باشد، که همین‌طور بوده و هست و آثار و روایات و حتی مسائل حِکَمی و فلسفی هم بر این قضیه دلالت

دارد صرف‌نظر از عرفان و نقل، اگر این‌طور باشد این کاری که امام رضا کرد آسان‌تر از خلقت آسمان و زمین است که تا حالا کرده است. مگر همین کارها را نکرده است؟! این ولایت کرده است! فرقی بین نفس امام رضا و نفس پیغمبر و امام سجاد و امام زمان نیست، همه یک حقیقت هستند؛ یعنی آن کاری که امام رضا کرد، همان کار را امام زمان کرد، همان کار را حضرت زهراء کرد، همان کار را یعنی امام حسن مجتبی کرد، یک حقیقت است و آن نفس ولایت است، ظهور نفس ولایت متفاوت است؛ ما کجا داریم فکر می‌کنیم؟! ظهورش مختلف است واقعیت یکی است. دریا یکی است، آن دریا در رودخانه‌های متفاوت می‌آید، آن آبی که از دریا می‌آید یک آب است، یک خاصیت و یک حقیقت دارد، نه‌اینکه یک آب به این‌طرف و یک آب مختلف در این‌طرف [باشد]. یک واقعیت است. پس امام رضا که آن کار را انجام دادند، کأنّ امام سجاد کرده‌اند. می‌توانیم بگوییم: امام سجاد این کار را کرد، امام جواد این کار را کرد، امام هادی و امام زمان کرد. چون حقیقت

ولایت چیست؟! [یک حقیقت است].

امام باعث خلق و استمرار بخشیدن به بقاء عوالم

حال از شما سؤال می‌کنم، طبق آیهٔ ﴿لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ مِنۡ خَلۡقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾[1] این آسمان‌ها و زمینی که هست بالاتر است یا خلقت شما؟ کاری که امام رضا در خلقت آسمان و زمین کرده‌اند [بالاتر است یا خلقت شما]؟ شما خیال می‌کنید همین‌که پیش مأمون نشسته است هیچ کاری نمی‌کند؟! فقط به من و شما نگاه می‌کنند؟! ما فقط یک ظاهری از امام رضا می‌بینیم! آن حقیقت امام رضا هر آن و لحظه مرا زنده می‌کند، اگر مرا زنده نمی‌کرد که الآن نمی‌توانستم حرف بزنم! اینکه دارید به من نگاه می‌کنید، اینکه الآن من حرف می‌زنم، نقشش در دست کیست؟! در دست امام حیّ است، در دست امام زمان است! پس امام زمان الآن دارد عوالم را خلق می‌کند و استمرار می‌بخشد. آن‌وقت ما

---

[1] . سوره غافر (۴۰) آیه ۵۷. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۶۴:
«تحقیقاً خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است از خلقت انسان، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

نمی‌توانیم یک شیر را نگاه بکنیم! اینکه چیزی نیست!

عرض بنده این است که مولانا چه تفاوتی می‌کند بین خلق شیری که امام رضا می‌کند و بین خلقی که الآن دارد آسمان و زمین را می‌کند؟! ببینید کجای قضیه لنگ است؟! ما خلقت آسمان و زمینی که الآن توسط همین امامی که جلوی مأمون نشسته را نمی‌بینیم اما تا یک صورت شیر را تبدیل به شیر می‌کند، چشممان این‌طوری می‌شود [از حدقه بیرون می‌آید که] مگر می‌شود؟! اینکه چیزی نیست! سیصد کیلو است! این کرات و این کهکشان‌ها الآن به‌دست امامی ایجاد می‌شود که جلوی مأمون نشسته است. چرا به این نگاه نمی‌کنید؟! چرا به این توجه نمی‌کنید؟! روشن شد؟! یعنی همان اراده‌ای که از آن بالا ...

حضرت موسی همان ارادهٔ بالا را إعمال کرد، منتها حضرت موسی مربوط به آسمان‌ها نبود. چون آن یک ولایت دیگر می‌خواهد که ولایت ائمهٔ معصومین است، یعنی می‌خواهم این را بگویم:

همان حضرت موسایی که این کار را می‌کند، امام رضا برایش این کار را می‌کند. حضرت عیسی که مرده زنده می‌کند، امام جواد برایش این کار را می‌کند. حضرت نوح که کشتی را می‌اندازد و عالم را کُن فَیکون می‌کند آنها دارند می‌کنند، خودش هم می‌داند و اگر نمی‌دانست که متوسل به ائمه نمی‌شد! اگر حضرت نوح نمی‌دانست که متوسل به پنج‌تن نمی‌شود! اگر حضرت موسی نداند که در مراتب خودش متوسل به معصومین ما نمی‌شد؛ پس آنها می‌دانستند، آنها معرفت داشتند، آنها خبر داشتند [که] اینجا چه خبر است. دست را این انجام می‌دهد، ریشه و ریموت‌کنترل را او [امام] می‌پیچاند و انجام می‌دهد، منتها ما در ظاهر می‌بینیم که حضرت عیسی مرده زنده کرد؛ ﴿وَتُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ بِإِذۡنِي وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِي﴾[1] عجب! نگاه کن! یک اشاره

---

[1] . سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:
«(یاد بیاور نعمت‌هایی را که من بر تو و بر مادرت دادم...) و کور مادرزادی که چشم‌های او به‌کلّی محو بود و کسی که به مرض پیسی مبتلا بود، به إذن من شفا می‌دادی؛ و در آن زمانی که مردگان را به إذن من از میان قبورشان زنده می‌کردی!»

کرد: پا شو پا شو! طرف از قبر بیرون آمد! این که از قبر بیرون می‌آید چه کسی این را انجام می‌دهد؟! امام زمان ما این را انجام می‌دهد! چه موقع؟! آن موقع، همین را دارد انجام می‌دهد، به اسم چه کسی؟! عیسی و موسی! منتها امام زمان مظلوم است و ساکت است! می‌گوید: بله، آن را حضرت موسی کرد، حضرت عیسی کرد، ما که بعد از آنها آمدیم، ما چه کردیم! می‌گوییم: بابا مخلصیم! ما اسفار خوانده‌ایم! دیگر با ما نمی‌توانی...! استغفرالله با ما دیگر شوخی نکنید! همهٔ خلقت آسمان و زمین و کار ملائکه و جبرئیل و اینها همه برای شماهاست! همه برای خود شماهاست.

پس این قضیه‌ای که الآن دارد انجام می‌شود، این مربوط به چیست؟ این یک حقیقت واحده است، این حقیقت واحده از چشم‌ها پنهان است، به همین خاطر این را نمی‌توانند ادراک بکنند اما همان موقعی که امام رضا دارد صورت شیر را تبدیل به شیر می‌کند، بیایند پرده از جلوی چشم ما بردارند می‌گوییم: وای! چه خبر است؟! اصلاً دیگر این شیر

به چشم نمی‌آید! اصلاً مثل ذره‌ای سر سوزن می‌ماند، امام رضا به‌اندازهٔ رأس الإبرة این کار را انجام داد. بیاییم نگاه کنیم: اوه اوه اوه! چه خبر است! از جبرئیل گرفته تا این ذره‌ای که الآن از این فرش من بلند می‌کنم، این دارد الآن ایجاد می‌کند و خلق می‌کند! آن‌وقت شیر دیگر چیست؟! قضیهٔ شیر خنده‌دار می‌شود! این قانون و قاعدهٔ علیت می‌شود.

پس ما باید قانون علیت را از بالا به آن دست بزنیم، نه از پایین. آن قانون علیت وقتی که از بالا تنازل پیدا می‌کند و می‌آید همان قانون الآن هست. هم کرات را در حیات و بقاء استمرار می‌دهد و هم عوالم مثال و عوالم بالاتر را در حیات استمرار می‌دهد. حالا جلوی مأمون هم یک شیرِ نقش بر پرده‌ای را تبدیل به شیر [می‌کند] این چیزی نیست و اصلاً عددی به‌حساب نمی‌آید!

مطالب این جلسه یک مقداری دقیق بود بااینکه قبلاً گفته شد ولی امروز یک مقداری من [دقتش] را بیشتر کردم، تااینکه إن‌شاءالله جلسهٔ بعد برای مسائل قضاء و قدر در کیفیت شب‌های سه‌گانه چرا به این کیفیت است. مطلب خیلی روشن شده باشد که چرا

در قضیهٔ شب نوزدهم و ۲۱ و ۲۳ این سه شب متوالیاً صحبت از قضاء و قدر شده است.

تلمیذ: ولیِّ کامل الهی غیر از معصوم اگر به آن مرتبه رسیده باشد و اتصال پیدا کرده باشد، او هم به همین شکل تنزّل می‌دهد؟

استاد: بله، چه تفاوتی می‌کند؟! در واقع آن کسی که دارد انجام می‌دهد همان ولیّ حی است، یعنی نفس معصومین است، [ولی] ظهورش در این ولیّ کامل است. مثل اینکه چطور آن ظهور در حضرت موسی و در حضرت عیسی بود آن ظهور الآن در این ولیّ است.

تلمیذ: یک نقلی را در نور مجرد اخوی نقل کرده‌اند که با مرحوم آقا از حرم به جایی برمی‌گشتیم، ایشان دستشان را بلند کردند و گفتند: احاطه‌ای را که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دارند الآن من هم دارم، یعنی تسلط و احاطه‌ای را که ایشان داشته‌اند من هم دارم. این را برای یکی از رفقایی که به‌نحو دیگری نسبت به ایشان فکر می‌کرده است فرموده‌اند.

استاد: بله، همان است. اگر باشد همان است. البته بنده هم‌چنین چیزی نشنیده‌ام ولی یک چیزی از ایشان شنیده‌ام و آن این بود که شخصی در منزل ایشان آمده بود ـ الآن هم حیات دارد ـ و از ایشان سؤال کرده که ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟! آیا شما ارتباط با امام زمان دارید؟! آن شخص آدم مقدسی است و بندهٔ خدا امام زمان را نفهمیده است و خیال کرده که یک اتاق خلوت و خالی و تاریکی هست مثل تاریک‌خانه‌ها، حتماً باید در یک وقت خاصی آنجا بروند و مخفیانه یک

صحبتی یا پچ‌پچی بکنند و از آنجا دربیایند و بعد بگویند: آقا، این کار را بکنیم و آن کار را بکنیم و از این حرف‌ها و چرت‌وپرت‌هایی که تابه‌حال زیاد شنیده‌ایم. یک هم‌چنین سؤالی کرده است. این قضیه برای خیلی سابق است وقتی که در طهران بودند. صدای بچه‌ها از طبقه پایین می‌آمد، بچه‌ها بازی و سروصدا می‌کردند، ایشان گفتند: الآن شما احاطهٔ مرا بر این بچه‌هایی که در این پایین هستند احساس می‌کنید یا نه؟! منظور احاطهٔ حضوری است. گفت: بله. گفتند: حضرت نسبت به من، این نحوه احاطه و ارتباط وجود دارد. البته این مطلب را برای آن شخص گفتند اما همان‌طوری‌که گفتم، مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌هاست که جرئت گفتنش نیست! آن را من شنیده‌ام.

حقیقت واحده بودن ولایت در عین تعدد ظهور

اما آنچه را که ایشان [گفتند] اگر نقل درست باشد ـ چون بالأخره ما مطالب خلافی شنیده‌ایم که از ایشان از مرحوم آقا نقل شده است، حالا یا ناشی از عدم فهم بوده یا هرچه بوده است ـ اگر دقیقاً و عیناً به همین نحو بوده، این قضیه معنایش این است:

همان‌طوری‌که ولایت، مسئلهٔ ارتباط بین نفوس و بین مبدأ اعلیٰ و این واسطه هست، این ولایت حقیقت واحده است و این حقیقت واحده دو برنمی‌دارد، ما دو حقیقت نداریم بلکه یک حقیقت واحده است و ظهور آن حقیقت واحده در مظاهر مختلف متعدد است. یکی از آنها ظهورش، تجسّم در امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است، یکی از آنها ظهورش در امام حسن، امام سجاد، امام جواد و الآن در امام زمان است. فرض کنید همین مسئله ظهورش الآن در من هست و آن اطلاع و اشرافی که باید یک ولیّ نسبت به یک فرد داشته باشد مثل امیرالمؤمنین، من دارم و این اشکالی ندارد و مسئلهٔ خلافی نیست. یعنی همان‌طوری‌که اگر امیرالمؤمنین اینجا بیایند و شما در مقابلش بنشینید آیا می‌توانید چیزی از او کتمان کنید؟! می‌توانید از ایشان چیزی مخفی کنید؟! می‌توانید بگویید که من فلان کار را دیشب نکردم؟! می‌توانید بگویید که من دیروز فلان کار را نکردم؟! می‌توانید بگویید که فلان حرف را من نزدم؟! نمی‌توانید بگویید. چرا نمی‌توانید؟! چون نسبت به

نفس شما و کارهای شما اشراف دارد؛ ولیّ خدا می‌گوید: من هم همین هستم! آن حرفی را که او می‌زند آن را من می‌زنم. اگر امیرالمؤمنین می‌گویند: سه چهارتا می‌شود دوازده‌تا! حالا چون من ولیّ خدا هستم سه چهارتا می‌شود نُه‌تا؟ نه، آن‌هم می‌شود دوازده‌تا!

پس اگر علی بگوید: سه ضرب در چهار، مساوی است با اثنی‌عشر، و اگر من هم بگویم، سه ضرب در چهار مساوی است با اثنی‌عشر، هردو یکی است، تفاوتی ندارد. نه‌اینکه دلالت بر این کند که ما با حضرت مساوی هستیم، نه نه نه نه! ظهور در هردو یکی است اما منبع و منشأ و ظرفیت مختلف است. بارها عرض کردم آبی که در رودخانه است از نظر کیفیت و خواص عین آبی است که در دریاست، همان آب در دریا می‌آید وارد انهار می‌شود، آبی که در انهار هست واحد است، مختلف نیست، نشئت گرفته از دریاست؛ منتها ظرفیت و سعهٔ رودخانه این مقدار است و سعهٔ بحار این مقدار است. این مربوط به امام است. بله، سعهٔ وجودی امام در مراتب علم، لا یتناهی است و همان سعهٔ وجودی در نفس ولیّ،

در آن محدودهٔ نیاز خارجی که باید تحقق پیدا کند با آن سعه یکی خواهد بود. به ریشه کاری نداریم، آن ریشه هرچه هست، آن مربوط به هر نفس است. سعهٔ وجودی پیغمبر از امیرالمؤمنین بیشتر است؛ پس معلوم است امیرالمؤمنین نباید امام باشد! چون سعهٔ وجودی پیغمبر بیشتر است. سعهٔ وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود یا بقهٔ ائمه؟! طبق نصّ روایات مگر نداریم که سعهٔ وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود؟! پس بقیهٔ ائمه نباید امام باشند چون کمتر هستند!! این ارتباط ندارد.

این سعهٔ وجودی با آن قضیهٔ احاطهٔ علمی و احاطهٔ قدرت بر عالم وجود، دوتاست. آن سعهٔ وجودی به عوالم خودشان برمی‌گردد؛ سیر در اسماء کلیه و ذات خود آنها. آنچه مربوط به عالم وجود است، از نقطه‌نظر اطلاع و اشراف تفاوتی ندارد. اگر الآن از امیرالمؤمنین بپرسند در فلک چهارم، در فلان سیاره چه می‌گذرد؟! حضرت یک مطلبی را می‌فرماید. همان را اگر فرض کنید از مرحوم حداد می‌پرسیدند، عین همان را می‌فرمودند. بدون یک سر

سوزن کم‌وزیاد. همان را اگر از مرحوم آقا می‌پرسیدند همان را می‌فرمودند.

این مطلب مربوط به این است، در آنچه که مربوط به این عوالم است و اطلاع و اشراف بر این عوالم است، تفاوتی ندارد؛ چون ولایت یکی است. وقتی که ولایت یکی شد، آن ولایت یک وقت ظهور در امیرالمؤمنین علیه‌السّلام پیدا می‌کند، یک وقت ظهور در امام مجتبی، یک وقت در امام زمان، یک وقت در سایر اولیاء الهی.

تلمیذ: ادعیه و اعمال شب‌های قدر متفاوت است، دلیلش همین است؟!

حقیقت واحد بودن اعمال شب قدر در سه شب

استاد: حالا این را عرض می‌کنم. اعمال سه شب قدر یکی است، نه‌اینکه سه‌تاست، یک واقعیت است، یک حقیقت است منتها این سه روز طول می‌کشد.

تلمیذ: می‌شود گفت: شب قدر از نیمه شعبان شروع می‌شود؟! دربارهٔ شب پانزده شعبان هم یک همچنین مطالبی داریم.

استاد: نه، راجع به آن نمی‌توانیم بگوییم. البته راجع به این سه ماه داریم که از رجب و شعبان به‌طورکلی حال‌وهوای فضا و عالم تغییر می‌کند. این هست اما هرکدام از اینها برای خودشان جایگاه خودشان را دارند. به این مبنا اگر بگوییم همین‌طور

است. ولی در شب پانزده شعبان که البته شب قدر نیست بلکه آن به‌واسطهٔ این است که در آن شب ظهور جسمانی و مادی امام حیّ تعلق پیدا کرده است و به این واسطه در آن شب، تنجّز پیدا کرده است اما اینکه در شب نیمه شعبان تقادیر اشیاء در آنجا تنجّز پیدا کرده باشد، نه؛ یک هم‌چنین چیزی استفاده نمی‌شود. البته این مسئله را عرض می‌کنیم که تعدد در لیالی و تعدد در اوقات، موجب تعدد در حقیقت خارجی عالم قدَر و عالم قدْر نمی‌شود؛ چون آنجا عالم ثابتات است. فرض کنید ـ برایتان مثال زده‌ام ـ یک نفر از دنیا می‌رود، می‌گویند که شب اول قبرش نماز وحشت بخوانید. بعد در روایت داریم شخص می‌گوید که آقا من یک هفته بعد فهمیدم، حضرت فرمودند: عیب ندارد، بخوان!

اگر قرار بر وحشت نداشتن از نکیر و منکر باشد، بابا یا پدرش را درآورده‌اند، چماق و فلان و یااینکه اگر کاری‌اش ...! دیگر قضیه یک هفته بعد و یک هفته قبل ندارد. و همین‌طور عکسش هست! اگر شما متوجه بشوید یکی از دنیا رفته، امشب برایش

نماز وحشت بخوانید، نماز لیلة الدفن بخوانید و بعد معلوم بشود نمرده، بیچاره نمرده و سه روز بعد می‌میرد، نماز امشب شما پای او حساب می‌شود؛ توجه کردید؟! نه‌اینکه خدا از لطفش می‌آید حساب می‌کند؛ بحث، بحث لطف نیست بلکه یک واقعیت خارجی است؛ چون این نماز تحقق پیدا کرده و حقیقت این نماز در عالم ثابتات است، دیگر این مسئله قبل و بعد ندارد.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد